

تشریفات و آیین اعطای مهلت عادلانه

حسن بادینی*

حسن محسنی**

هادی ملک تبار***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۱

چکیده

تشریفات و رعایت قواعد آیین دادرسی از الزامات نخستین حق در دادگستری است که موجب تضمین اصول دادرسی و ایجاد طمأنینه در امر قضا می‌شود. تشریفات اصولاً باید توسط قانون‌گذار معین شوند تا هم بار تعیین آن بر دوش دادرس نیفتد و هم طرفین دادرسی را در معرض خطر آسیب ناشی از استبداد قضایی قرار ندهد. مهلت عادلانه قضایی، در نظام حقوقی ما، علی‌رغم آن که در مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی به‌عنوان حقی ماهیتی پیش‌بینی شده است، اما تشریفات آن در هیچ‌یک از قوانین مدنی و آیین دادرسی مدنی و پیرامون آن مانند قانون اجرای احکام مدنی و نحوه اجرای محکومیت‌های مالی به درستی و به‌صورت جامع و مانع نیامده است. به هر جهت، این مسئله در نظام قضایی کشور از یادرفته و شایسته بررسی است.

کلیدواژه‌ها: آیین دادرسی مدنی، اعسار، تشریفات، تقسیط، مهلت عادلانه.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

** دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، (نویسنده مسئول).

*** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران.

مقدمه

مهلت عادلۀ قضایی، مهلتی است که دادگاه به بدهکارانی که در وضعیت ناتوانی پرداخت گرفتار شده‌اند، اعطا می‌کند و هدف آن، کاستن از فشار مالی و سهولت در پرداخت با دادن مهلت است. مبنای این عمل عدالت و انصاف است. در حقیقت قضا با این کار آیین و محتوای اجرای احکام خود را با اصول اخلاقی و وجدان تطبیق می‌دهند و مبنای قانونی آن در کلیۀ تعهدات ماده ۲۷۷ قانون مدنی است که مقرر می‌دارد: «متعهد نمی‌تواند متعهده را مجبور به قبول قسمتی از موضوع تعهد نماید ولی حاکم می‌تواند نظر به وضعیت مدیون مهلت عادلۀ یا قرار اقساط دهد». در باب فرض نیز ماده ۶۵۲ قانون مدنی بار دیگر آن را با همان اجمال تکرار کرده است: «در موقع مطالبه، حاکم مطابق اوضاع و احوال برای مقتضای مهلت یا اقساطی قرار می‌دهد». ماده ۱۲۴۴ قانون مدنی فرانسه مصوب ۱۸۰۴ نیز در حکمی مشابه چنین پیش‌بینی نموده است: «حتی اگر طلب قابل تجزیه باشد، بستانکار را نمی‌توان مجبور به دریافت بخشی از آن کرد». این نهاد حقوقی، هر چند از نظر ماهیت و چیستی نسبتاً شناخته‌شده نزد حقوق دانان ایرانی است اما کمتر مورد توجه قضا و وکلا بوده است؛ حتی گاهی با اعسار و تقسیط یکی تلقی شده و از این منظر، در آرای قضایی، به ماده ۲۷۷ قانون مدنی یا -اگر مبنای دین قرض است- به ماده ۶۵۲ این قانون در کنار سایر مستندات قانونی مربوط به اعسار و تقسیط استناد می‌شود که خود نشان از یاد رفتن اصالت آن در مقابل دو نهاد اخیر دارد.

باری در خصوص ماهیت مهلت عادلۀ قضایی و چیستی آن در مقالات و کتب استادان مطالبی وجود دارد اما آنچه در این خصوص ناگفته مانده تشریفات و آیین اعطای این مهلت است. برخلاف مقتن فرانسوی که در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۵ دست به وضع مقرراتی پیرامون نحوه اعطای مهلت عادلۀ زد، در حقوق ما تشریفات و آیین دادرسی رسیدگی به مهلت عادلۀ پیش‌بینی نشده و حکم ماهیتی قانون مدنی از جهات متعددی مجمل و معطل مانده است. در حقیقت، می‌توان ادعا کرد مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی نمونه بارز قوانینی است که فاقد قوانین تنظیم، محقق یا اجرا کننده می‌باشد و به همین جهت کمتر اجرا شده‌اند؛ به بیان دیگر، حق درخواست و اعطای مهلت عادلۀ به عنوان حقی ماهیتی به منظور تحقق عملی و اجرا، نیازمند قواعد و مقررات دیگری است^۱ که تا کنون به طور جامع و مانع در حقوق ما پیش‌بینی نشده است و این مقاله به دنبال آن است که آیین

و تشریفات درخواست و صدور آن را با کمک حقوق تطبیقی بررسی کند. با این حال، مطالعه و بررسی تشریفات عمومی رسیدگی به دعوی، موضوع این نوشته نیست. در این جا ابتدا مرجع صالح به رسیدگی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و سپس به قالب تصمیم دادگاه و سرانجام به اقدامات دادگاه پس از اعطای مهلت می‌پردازیم.

مرجع صالح برای اعطای مهلت

قواعد مربوط به صلاحیت در رسیدگی به هر دعوا و درخواست از اولین و مهم‌ترین موضوعاتی است که هم دادگاه‌ها و هم طرفین دادرسی ملزم به رعایت آن هستند. از یک سو طرفین دعوا باید دعوی و درخواست‌های خود را نزد مرجع صالح طرح نمایند و از سوی دیگر دادگاه نیز باید خود را صالح تشخیص دهد و سپس اقدام به رسیدگی و صدور رأی نماید. رعایت قواعد صلاحیت در خصوص مهلت عادلۀ نیز الزامی بوده و در آغاز بحث آیین دادرسی مربوط به مهلت، باید نخست مرجع صالح را شناخت. قواعد صلاحیت در آیین دادرسی مدنی به صلاحیت ذاتی و محلی تقسیم می‌شوند. در خصوص صلاحیت محلی بحث و اختلاف چندانی پیش نمی‌آید، چراکه مسلم است که محل طرح دعوا و درخواست، همانند دادخواست اعسار، دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی اولیه به اصل دعوا را دارد.^۲ دلیل این امر نیز این است که تقاضای رسیدگی و اعطای مهلت از نتایج حکمی راجع به محکومیت مدیون می‌باشد. آنچه در اینجا مدنظر است بیشتر صلاحیت ذاتی است؛ صلاحیت ذاتی، اگرچه ناظر به اختلاف در صنف، نوع و درجه هست،^۳ اما مورد بحث در اینجا، صلاحیت ذاتی از حیث درجه دادگاه مرجوع‌الیه است. با وجود این، امکان این وجود دارد که مهلت عادلۀ در مراجع اداری که به دیون اشخاص رسیدگی می‌نمایند و یا حتی در دادگاه انقلاب^۴ مطالبه شود که در این صورت به نظر می‌رسد همان مراجعی که به اصل اختلاف رسیدگی می‌نمایند، در خصوص تقاضای مهلت نیز صالح خواهند بود. اگر بخواهیم قاعده‌ای کلی در باب مرجع صالح داشته باشیم آن این

۲. اینجاست که اهمیت تشریفات در حقوق هویدا می‌شود. قاعده ماهوی هر چه قدر هم مهم و قوی باشد اما اگر تشریفات و آیینی برای تحقق، تنظیم و اجرای آن وجود نداشته باشد، نیست تلقی می‌شود.

۳. ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۹۴.

۴. برای مطالعه‌ی بیشتر: (شمس، ۱۳۸۱: ۳۹۹-۳۹۷).

۵. در مواردی که این دادگاه به امور حقوقی رسیدگی می‌نماید مانند دعوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی.

است که دادگاه صالح، دادگاهی است که حکم به محکومیت مدیون را صادر می‌کند یا صادر نموده است. از آنجاکه تقاضای مهلت عادلانه در حقوق ایران، برخلاف حقوق مصر که فقط اجازه می‌دهد در جریان رسیدگی درخواست شود،^۶ در مراحل و مقاطع مختلف رسیدگی جایز است. پس بررسی این مقاطع و مراحل بایسته است. بر این بنیاد، تقاضای مهلت عادلانه ممکن است حین رسیدگی دادگاه در مرحله بدوی طرح شود. همچنین محتمل است که این تقاضا در فاصله بین صدور حکم بدوی و قبل از درخواست تجدیدنظر یا در مرحله تجدیدنظرخواهی و یا حتی در مرحله اجرای حکم درخواست شود؛ بنابراین موضوع صلاحیت در هر یک از این موارد بررسی خواهد شد.

تقاضای مهلت عادلانه در حین رسیدگی دادگاه نخستین

مقصود از حین رسیدگی دادگاه نخستین، فاصله میان آغاز دعوا، یعنی طرح دادخواست خواهان تا هنگام صدور حکم به محکومیت خوانده است. در مورد صلاحیت دادگاه نخستین رسیدگی کننده به این درخواست هیچ تردیدی نیست. این درخواست با هیچ‌گونه هزینه‌ای از دادگاه به عمل می‌آید. همچنین برخلاف برخی حقوق طرفین دادرسی مانند ایرادات، محدود به دوره زمانی خاصی نشده و در تمام مدتی که پرونده در جریان رسیدگی است قابل درخواست است. در این صورت، دادگاه اگر با اعطای مهلت موافق باشد، مکلف است مستدل و موجه، حین صدور حکم در این باره نیز تصمیم بگیرد. واضح است که تقاضای مهلت در این مرحله از رسیدگی، اثر بسیار مهم و تعیین کننده‌ای از منظر آیین دادرسی دارد. چراکه به نوعی این درخواست، قبول و پذیرش رأی دادگاه و اقرار به دین است.^۷ نتیجه این است که خوانده دعوا، با این قبول و پذیرش، دیگر حقی برای تجدیدنظرخواهی نسبت به اصل محکومیت نخواهد داشت. البته مدیون می‌تواند با پذیرش جزئی ادعای خواهان، رأی را هم به صورت جزئی بپذیرد که در این

صورت می‌تواند حق تجدیدنظرخواهی خویش را در این قسمت محفوظ بدارد. برای مثال، در دعوی که خواسته دعوا پنجاه میلیون تومان است، خوانده می‌تواند ضمن اقرار به دین خود تا مبلغ چهل و پنج میلیون تومان، اقدام به پذیرش جزئی خواسته نماید و باقی آن را رد نماید، وی در این صورت علی‌رغم پذیرش رأی، در قسمت باقی‌مانده، حق تجدیدنظرخواهی خواهد داشت.

تقاضای مهلت عادلانه پس از صدور حکم بدوی و قبل از تجدیدنظرخواهی

این مقطع از دادرسی زمانی است که دادگاه نخستین حکم را صادر نموده است. پیرامون صلاحیت در این حالت می‌توان دو نظر متفاوت ارائه نمود. نخست آن‌که گفته شود دادگاه تجدیدنظر، صلاحیت رسیدگی به درخواست مهلت عادلانه را دارد و برای آن می‌توان چنین دلیل آورد که قاضی صادرکننده رأی ابتدایی، پس از صدور رأی، دیگر هیچ‌گونه حق و تکلیفی در رسیدگی به پرونده ندارد و حتی می‌شود پا را فراتر نهاد و به استناد قاعده فراغ دادرسی، وی را از هرگونه دخل و تصرف در رأی منع نمود و گفت که قاضی با اعلام رأی، توانایی قضاوت بعدی خود در آن موضوع را از دست می‌دهد. در نتیجه ممکن است به نظر برسد که تنها راه، تقدیم دادخواست تجدیدنظر و ارائه این تقاضا در ضمن آن است. با وجود این، به نظر می‌رسد صلاحیت دادگاه نخستین برای رسیدگی به این درخواست همچنان باقی باشد، چراکه درخواست مهلت، امری مربوط به رأی دادگاه نخستین بوده و مرتبط با آن است. از طرف دیگر، قصد خوانده نیز اصلاح یا نقض حکم صادرشده در دادگاه تجدیدنظر نیست که در صلاحیت دادگاه نخستین نباشد، بلکه تقاضای او تنها رسیدگی به موضوعی است که به علت عدم درخواست در مرحله ابتدایی، بدان پرداخته نشده است و بنا بر آنچه گفته شد، این درخواست خوانده نوعی پذیرش رأی و تمکین به آن است و بدیهی است در این صورت، محملی برای تجدیدنظرخواهی نخواهد بود مگر نسبت به قسمتی از رأی که مورد قبول متقاضی نیست. وانگهی، با این درخواست، محکوم‌علیه نمی‌تواند به هیچ‌یک از جهات تجدیدنظرخواهی مذکور در ماده ۳۴۸ آیین دادرسی مدنی برای تجدیدنظرخواهی استناد نماید. همچنین، به نظر نمی‌رسد صرف درخواست مهلت عادلانه به تنهایی، جهتی برای تجدیدنظرخواهی محسوب شود. در خصوص ایراد فراغ دادرسی دادگاه نخستین نیز همان‌طور که برخی استادان معتقدند، فراغت به معنای خاتمه صلاحیت دادگاه نخستین در ارتباط با دعوی مطروح نیست و دادگاه مزبور صلاحیت خود را در بررسی و اقدام نسبت به بعضی از امور حفظ

۶. در حقوق مصر تقاضای مهلت می‌توان در اثنای رسیدگی به یک دعوا مطرح نمود یا این‌که آن را در اثنای اجرای دین توسط اجرای ثبت در دیون متکی به سند رسمی تقاضا کرد. در مورد اول یعنی تقاضا در حین رسیدگی، مدیون می‌تواند تقاضای مهلت نماید یا دادگاه خود رأساً مهلت بدهد. (سنه‌وری، بی تا: ۷۸۳). بنابراین در مصر در مورد حکم قطعی صادره از دادگاه، هیچ حقی برای قاضی جهت اعطای مهلت وجود ندارد.

۷. پذیرش رأی، به این معنا که خوانده با پذیرش محکومیت خود به میل و اختیار خود، رأی را اجرا کند یا اقرار به حقانیت خوانده بنماید، به هر شکل با این کار حق تجدیدنظرخواهی ساقط خواهد شد. ماده ۴۰۹ قانون مدنی فرانسه در این خصوص چنین مقرر می‌دارد: «پذیرش رأی به معنای تسلیم شدن به عناوین آن و صرف نظر نمودن از طرق شکایت است، مگر این‌که طرف دیگر بعداً به‌طور صحیح از طرق شکایت استفاده کرده باشد. پذیرش همواره مجاز است مگر خلاف آن مقرر شده باشد.» (محسنی، ۱۳۹۱: ۱۹۸).

می‌نماید که به نظر می‌رسد اعطای مهلت را نیز بتوان از این امور دانست (شمس، ۱۳۸۲: ۳۷۸).

تقاضای مهلت عادلانه در مرحله تجدیدنظر

درخواست مهلت عادلانه در مرحله تجدیدنظر نیز ممکن است. بنا بر آنچه گفته شد، قانون‌گذار محدودیتی درباره زمان این درخواست در ماده ۲۷۷ یا ماده ۶۵۲ قانون مدنی مقرر نکرده است، بنابراین باید پذیرفت که طرح تقاضای مهلت در مرحله تجدیدنظر که همانند دادگاه بدوی حق رسیدگی و صدور حکم دارد، ممکن است. واضح است که اگر درخواستی پیرامون مهلت عادلانه از دادگاه نخستین نشده باشد، ذی نفع می‌تواند در این مرحله آن را بخواهد. با وجود این، با توجه به آنچه در مورد پذیرش رأی، در صورت درخواست مهلت عادلانه در مرحله ابتدایی و پس از صدور رأی گفته شد، به نظر می‌رسد در فرضی که اعطای مهلت در مرحله نخستین درخواست شده و متقاضی مهلت عادلانه همان تجدیدنظر خواه است، این کار به معنی انصراف از جهات تجدیدنظر خواهد بود؛ بنابراین، باید پذیرفت که تصمیم دادگاه نخستین در مورد رد درخواست مهلت، نه تنها قابل اعتراض نیست، بلکه این تقاضا سبب می‌شود وی حق درخواست تجدیدنظر را هم از دست بدهد و اگر در مرحله تجدیدنظر چنین درخواستی کرده باشد، دادگاه به راحتی عمل وی را مترادف با عدول از جهات تجدیدنظر بداند. بدیهی است که اگر این دادگاه در نتیجه تجدیدنظرخواهی خواهان نخستین، تجدیدنظر خوانده را با رعایت اصل رسیدگی ماهیتی در دو درجه محکوم نماید، درخواست تجدیدنظر خوانده برای اعطای مهلت عادلانه، همچون درخواست در مرحله نخستین، قابل شنیدن است.

در مواردی که پذیرش محدود به قسمتی از حکم است، محکوم علیه مرحله نخستین می‌تواند به همراه تجدیدنظرخواهی از اصل دعوا، دوباره تقاضای مهلت کند و بدیهی است که این موضوع اعتراض به رد درخواست مهلت در دادگاه نخستین محسوب نمی‌شود، بلکه استدعایی دوباره است.

علاوه بر این‌ها، ممکن است مهلت اعطاشده مورد اعتراض محکوم له باشد که در این صورت به نظر می‌رسد دادگاه تجدیدنظر دوباره می‌تواند به موضوع رسیدگی نماید. لازم به یادآوری است که در این حالت، دادگاه تجدیدنظر در مورد ابقا یا فسخ مهلت اعطایی اختیار تام و تمام دارد.

در اینجا ممکن است گفته شود که چرا درحالی که محکوم له حقی برای اعتراض به رد درخواست اعطای مهلت ندارد، برای محکوم علیه چنین حقی وجود دارد؟ در این باره باید گفت درست

است که مطابق قانون آیین دادرسی مدنی تجدیدنظرخواهی حق محکوم علیه است و نه محکوم له اما در فرض حاضر وضع به گونه‌ای دیگر است؛ در اینجا محکوم علیه به نوعی اقرار ضمنی به حقانیت محکوم له نموده و با پذیرش رأی دادگاه از حق تجدیدنظرخواهی خویش عدول کرده است و به این دلیل نمی‌تواند تقاضای مهلت کند ولی در مورد محکوم له، علت اعطای حق تجدیدنظرخواهی به وی این است که حکم مطابق خواسته وی در دادخواست نخستین صادر نشده است و او چنین حقی دارد؛ آنچه وی به عنوان خواسته از دادگاه تقاضا نموده است، صدور حکم به محکومیت خوانده به پرداخت دین یا انجام تعهد بوده است و دادگاه حکم به خواسته همراه با مهلت عادلانه داده است؛ بنابراین، باید حق تجدیدنظرخواهی را به محکوم له داد.

همچنین گفته شد که ممکن است در فاصله زمانی بین صدور و ابلاغ حکم نخستین تا تقدیم دادخواست تجدیدنظر، درخواست مهلت نمود که در این صورت هم دادگاه نخستین صادرکننده حکم، صالح به رسیدگی است؛ اما در مواردی ممکن است حکم دادگاه از جهتی علیه خواهان باشد و وی اقدام به تجدیدنظرخواهی نماید. در این صورت اگر محکوم علیه قبلاً درخواست مهلت را به دادگاه ابتدایی تقدیم نموده باشد، این دادگاه باید پرونده را به دادگاه تجدیدنظر بفرستد؛ چرا که گذشته از این که با تقدیم دادخواست تجدیدنظر، صلاحیت دادگاه نخستین نسبت به هرگونه دخل و تصرف در حکم و حتی تصحیح آن، خاتمه می‌یابد، ارتباط بین دو حکم و امکان تعارض رأی دادگاه ابتدایی و تجدیدنظر سبب می‌شود که دادگاه اخیر را صالح به رسیدگی بشناسیم.

نظارت دیوان عالی کشور در مهلت عادلانه

اعطای مهلت عادلانه از اختیارات دادرسان ماهیتی است و از آنجا که رسیدگی ماهیتی به دعاوی کار دیوان عالی کشور نیست، امکان درخواست اعطای مهلت عادلانه از قضات این دیوان وجود ندارد. با وجود این، این امر مانع آن نیست که دیوان در جایگاه نظارت بر حسن اجرای قانون در دادگاه‌ها، در مورد اعطا یا عدم اعطای مهلت عادلانه از سوی قضات دادگاه‌های ماهیتی، اظهار نظر کند. برای نمونه، در مواردی که قاضی بدون توجه به محدودیت‌های قانونی اقدام به اعطای مهلت عادلانه می‌نماید یا به استناد توافق پیشین طرفین هنگام ایجاد عقد، درخواست این مهلت را رد می‌کند، دیوان عالی کشور در راستای اجرای قانون عمل کرده تا وضعیت را مطابق قانون نماید. به عنوان مثال، اگر دادگاهی در مطالبه اسناد تجاری که قانون اعطای مهلت عادلانه، بدون رضایت

نباید موجب پذیرش این دیدگاه شود که لازم است همانند دعوی اعسار، فقط دادگاه نخستین صادرکننده حکم، صالح برای اعطای مهلت عادلانه است،^۸ چراکه همان طور که پیش از این بیان شد، اعطای مهلت عادلانه از اختیارات مرجع صادرکننده حکم ماهیتی است و می توان آن را مانند امر اصلاح و تصحیح حکم دانست که در صلاحیت دادگاه صادرکننده حکم قطعی است.

شکل تصمیم دادگاه پیرامون مهلت عادلانه و تمایز آن از اعسار و تقسیط

این که مهلت عادلانه باید در قالب چه تصمیمی تبلور یابد و این تصمیم، با توجه به ماهیت و آثار اعطای مهلت چه تمایزی از اعسار و تقسیط دارد موضوع این بند است. قانون گذار در اینجا نیز به اجمال اکتفا نموده و تشریفات قانونی کافی برای تحلیل تمامی این مسائل پیش بینی نکرده است. از این رو، ابتدا به نوع تصمیم دادگاه و سپس، به تمایز آن از اعسار و تقسیط می پردازیم.

شکل تصمیم راجع به مهلت عادلانه

تصمیمات دادگاهها می تواند رأی اعم از حکم یا قرار باشد یا تصمیمات حسبی، دستورها و اوامر اداری یا گزارش اصلاحی. پرسش این است که نتیجه رسیدگی به درخواست مهلت عادلانه در کدام یک از اعمال فوق ابراز می شود؟

در این که تصمیم راجع به مهلت عادلانه رأی است تردیدی نیست و دیگر مصادیق اعمال قضایی قابل تطبیق بر آن نیست؛^۹ چراکه در حقیقت تصمیم دادگاه در این خصوص ویژگی های تصمیم حسبی که مطابق ماده یک قانون امور حسبی نسبت به امور غیرترافعی می شوند را ندارد. اعطای مهلت عادلانه، عمل اداری نیز نمی باشد. در حقیقت حداقل تفاوت میان این دو آن است که در عمل اداری، مانند دستور تعیین وقت رسیدگی، دادگاه الزامی به استدلال و توجیه تصمیم خود ندارد، اما در خصوص مهلت عادلانه همان گونه که پیش از این گفته شد دادگاه مکلف به توجیه تصمیم است. در مورد گزارش اصلاحی نیز به نظر ابهامی در میان نباشد چراکه در اینجا صلح و اصلاح ذات البین مطرح نیست و دادگاه از جانب خود به مدیون مهلت

۸. ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۳ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۴

۹. پیرامون مفهوم و ماهیت اعمال قضایی ر.ک: (محسنی، ۱۳۹۱: ۱۲۵-۹۹).

دارنده را منع کرده مهلت بدهد (ماده ۲۶۹ قانون تجارت) و پرونده به علتی با فرجام خواهی در دیوان عالی کشور طرح شود، آن قسمت از رأی که به اعطای مهلت پرداخته است، نقض می شود.

همچنین، از آنجاکه خواهیم دید که حق درخواست مهلت عادلانه و اصل اختیار دادگاه در اعطای این مهلت امری است، اگر دادگاهی شرط سلب و ساقط نمودن حق درخواست مهلت عادلانه را معتبر بداند، دیوان عالی کشور می تواند به منظور اجرای قانون امری (مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی) رأی را نقض کند. از دیگر موارد دخالت دیوان در موضوع مهلت عادلانه عدم توجیه رأی است؛ مطابق اصل ۱۶۶ قانون اساسی آرای دادگاه باید مستدل و مستند به اصول و مواد قانونی باشند و دادرسی ماهیتی نیز در اعطای مهلت عادلانه موظف به توجیه تصمیم خویش است و در صورت تخلف، دیوان عالی کشور ضمن نقض رأی، پرونده را به دادگاهی که در وضع کنونی با توجه به بند الف ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه نخستین است برمی گرداند.

تقاضای مهلت در مرحله اجرای حکم

اعطای مهلت عادلانه از عوارض احراز دین است، بنابراین دادگاهی که حکم به پرداخت کرده است، باید در مرحله اجرای احکام نیز پیرامون اعطای مهلت عادلانه تصمیم بگیرد؛ توضیح این که آن چنان که استاد فرموده اند «رسیدگی به اوضاع و احوال مربوط به منبع تعهد و امکان اجرای احکام و مشتقات ناشی از آن، امور مربوط به اجرای حکم نیست تا در صلاحیت دادگاه اجراکننده باشد (ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی). مسأله از توابع صدور حکم است و باید دادگاه صادرکننده درباره آن تصمیم بگیرد (ماده ۲۷ همان قانون)» (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۴۹). در حقوق فرانسه تقاضای مهلت عادلانه فقط در زمان اجرای حکم ممکن است و درخواست آن در حین رسیدگی دادگاه ممنوع است. از این رو، ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی مدنی این کشور مقرر می دارد: «با رعایت بندهای آتی، مهلت عادلانه قابل اعطا نیست مگر به موجب تصمیمی که اجرا را به تعویق اندازد...» (محسنی، ۱۳۹۱: ۲۳۰). باین حال، در نظام دادرسی ما با وجود رأی وحدت رویه شماره ۷۲۲ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، تقاضای اعسار از محکوم به در حین رسیدگی به دعوی اصلی قابل طرح و رسیدگی است و به نظر می رسد به همین اعتبار، تقاضای مهلت عادلانه نیز می تواند در حین رسیدگی به دعوی اصلی پذیرفته شود زیرا مهلت عادلانه از این جهت، شبیه به اعسار است. با وجود این، مشابهت میان اعسار و مهلت عادلانه

اعطا می‌کند؛ اما درباره دلیل رأی دانستن تصمیم دادگاه نیز ممکن است در ابتدای امر به ماده ۲۷۷ قانون مدنی استناد شود که مقرر می‌دارد: «... حاکم می‌تواند نظر به وضعیت مدیون، مهلت عادلانه یا قرار اقساط دهد» و بر این بنیاد نظر داد که تصمیم دادگاه قرار است که قسمی از رأی باشد (ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی). در این خصوص به نظر می‌رسد اگرچه بهترین منبع شناسایی ماهیت اعمال قضایی، قانون است اما این دیدگاه چندان قابل‌پذیرش نباشد چنانکه، در تعریف قانون آیین دادرسی از حکم و قرار (ماده ۲۹۹ مرقوم) ماهیتی و قاطع بودن آن نسبت به دعوا به‌طور جزئی یا کلی مدنظر است و تصمیم راجع به مهلت عادلانه نیز هم قاطع دعواست و هم راجع به نحوه پرداخت دین است که بی‌گمان ناظر به ماهیت دعواست. بر این بنیاد، لفظ «قرار»^{۱۰} در ماده ۲۷۷ در معنای حقوقی آن به کار نرفته و به نظر، واجد معنای لغوی یعنی «تعیین کردن» است. این نوع نگرش به ماهیت تصمیم راجع به مهلت عادلانه در ماده ۱۱ قانون تازه تصویب «نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» مصوب تیر ۱۳۹۴ بوده است. در این ماده قانون‌گذار به اعطای مهلت ضمن صدور حکم اعسار تصریح نموده است: «در صورت ثبوت اعسار، چنان چه مدیون متمکن از پرداخت به نحو اقساط شناخته شود، دادگاه ضمن صدور حکم اعسار با ملاحظه وضعیت او مهلت مناسبی برای پرداخت می‌دهد یا حکم تقسیط بدهی را صادر می‌کند. در تعیین اقساط باید میزان درآمد مدیون و معیشت ضروری او لحاظ شده و به نحوی باشد که او توانایی پرداخت آن را داشته باشد».

اعسار و تقسیط و ماهیت حق بر مهلت عادلانه

این‌که تقسیط دین چگونه از دادگاه قابل درخواست است، مسئله‌ای بود که ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۹۴ به‌ظاهر آن را حل کرد بدین نحو که برای تقسیط نیز تقدیم دادخواست اعسار لازم است چراکه برخی پیش‌ازین، با استناد به ماده ۲۷۷ قانون مدنی اعتقاد داشتند که تقسیط همچون مهلت عادلانه نیازمند دادخواست اعسار نیست و دادگاه می‌تواند بدون درخواست مدیون یا دائن، ضمن صدور حکم نسبت به اصل طلب، بدان حکم کند. به‌هرروی، ماده ۱۱ این قانون بابیان این‌که در صورت ثبوت اعسار، دادگاه می‌تواند مهلت مناسب یا حکم به تقسیط بدهد، نظری را پذیرفته که برای این کار نیاز به تقدیم دادخواست است. با این حال، به نظر می‌رسد حکم مواد ۲۷۷ و

۶۵۲ قانون مدنی با احراز شرایط، در جریان دادرسی نیز، بدون درخواست طرفین و صرفاً به تشخیص دادگاه قابل اجرا باشد و با تقسیط ذکرشده در ماده ۱۱ که فرع بر ثبوت اعسار است متفاوت است چراکه مورد اخیر در مقابل حکم و اجرائیه قابل تقاضاست و مدعی اعسار باید با اقامه دلایل آن را اثبات نماید و در تقسیط و مهلت مذکور در مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی هنوز حکمی صادر نگردیده و عملیات اجرایی آغاز نشده و مدعی لزوماً برای اعسار اقدامی نکرده است و هر یک از طرفین دادرسی می‌توانند آن را درخواست کنند.^{۱۱}

بر این بنیاد، درخواست تقسیط یا مهلت عادلانه برای بدهی از سوی محکوم‌علیه انجام می‌شود اما به نظر می‌رسد محکوم‌له نیز بتواند از دادگاه ضمن رسیدگی به اصل دین یا دادخواست اعسار محکوم‌علیه، با دادن مهلت عادلانه موافقت کند و این می‌تواند نتیجه جلب رضایت محکوم‌له باشد که در ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی آمده است با این تفاوت که موضوع این رضایت، رضایت به زمان پرداخت است. به‌بیان‌دیگر، اگر درخواست مهلت یا تقسیط در جریان رسیدگی به اصل طلب و قبل از قطعیت و اجرای رأی باشد، دادگاه می‌تواند به استناد مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی حسب مورد چنین تصمیمی بگیرد. ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مربوط به پس از قطعیت رأی و در جریان اجرا است. این‌که در قوانین ما به حق ماهیتی درخواست و اعطای مهلت عادلانه اشاره شده است این پرسش را مطرح می‌نماید که مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی امری هستند یا تکمیلی؟ پرسش از آنجا ایجاد می‌شود که ممکن است در هنگام ایجاد تعهد مانند وام یکی از طرفین برای این که وجهی را دریافت کند تن به شروطی بدهد که در آن به عدم امکان اعطای مهلت عادلانه یا تقسیط دین توافق شده است. این پرسش در مورد تمام تعهدات مالی و پولی قابل طرح است. حکم قانون‌گذار در اینجا نیز مجمل و ناقص است. ماده ۳-۱۲۴۴ قانون مدنی فرانسه که الحاقی به سال ۱۹۹۱ در این باره مقرر داشته است که: «هر گونه شرط مخالف مقررات مواد ۱-۱۲۴۴ و ۲-۱۲۴۴ باطل و بی‌اثر است» که دلالت بر امری بودن این مقررات دارد. به نظر می‌رسد همین رویکرد در حقوق ما نیز قابل دفاع باشد. شیوه نگارش مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی که از اختیار دادگاه سخن به میان آورده نیز آن را تأیید می‌کند. به بیان دیگر، اگر حکم این مواد امری نبود

۱۰. برای دیدن این استدلال و دلایل دیگر رک: (اسماعیل آبادی، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

۳۸۶، ۴۲۴، ۴۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی). حال پرسش این است که مستند دادگاه در این کار چیست؟ آن چنان که گفته شد، قانون گذار تنها در مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ به حق ماهیتی اعطای مهلت پرداخته اما از منظر آیین دادرسی موضوع را رها کرده است. در گذشته فقط ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مطرح بود و اینک می توان به ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی ۱۳۹۴ نیز استناد نمود که ناظر است به تقاضای تقسیطی که ضمن دعوی اعسار از محکوم به تقدیم دادگاه می شود که به طبع به مرحله اجرا مربوط است. با وجود ماده اخیر، در مواردی که دادگاه ضمن رأی، مهلت عادلانه می دهد، اگرچه نصی پیرامون مقررات آیینی آن وجود ندارد اما می توان گفت متوقف ساختن اجرای حکم از لوازم صدور رأی است و اگر جز این باشد حکم ماده بیهوده و بی استفاده خواهد ماند. حکم این موضوع در قانون مدنی فرانسه نیز در ابتدا مجمل بود که قانون گذار فرانسوی به موجب ماده ۸۳ قانون شماره ۹۱-۶۵۰ مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۹۱ حکم آن را پیش بینی نمود؛ در حال حاضر مطابق ماده ۲-۱۲۴۴ قانون مدنی: «تصمیم دادرسی در راستای اعمال ماده ۱-۱۲۴۴، آیین های اجرایی را که بستانکار به جریان انداخته است معلق می کند...».

در فرضی هم که مهلت عادلانه پس از رسیدگی به دعوی اعسار و ثبوت آن مطابق ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی اعطا می شود، به نظر می رسد دستور اجرای رأی راجع به محکومیت اصلی به نظر الغا و اجرائیه جدید باید مطابق رأی مربوط به اعسار و تقسیط صادر شود. بر این اساس، عدم اقدام برای ایفای تعهدات در مهلت پیش بینی شده، به محکوم له مطابق ماده ۱۸ اجازه می دهد حبس مدیون را تقاضا کند.

اخذ تأمین مناسب از مدیون

اساس دادرسی مدنی بر تعارض منافع متداعیین (طرفین دعوی) استوار است و همین امر سبب گردیده که قانون گذار در هر موردی که حقی فوق العاده به یک طرف اعطا می نماید، وسایل و تمهیداتی برای حفظ حق طرف دیگر نیز در نظر گیرد. نمونه این تمهیدات و وسائل، گرفتن تأمین از متقاضی دستور موقت یا تأمین خواسته است. در خصوص توقف اجرای حکم نیز اراده قانون گذار بر این واقع شده است که تعادل بین دو طرف دعوی را حفظ کند و به همین جهت اخذ تأمین را از متقاضی توقف حکم الزامی دانسته و صدور قرار توقف اجرا یا تأخیر آن را بسته به تودیع و تأمین جبران خسارات احتمالی به طرف دیگر ساخته است. به عنوان مثال، یکی از شرایط توقف اجرای حکم در مرحله

نیازی به تأکید بر این جمله نمی شد که «متعهد نمی تواند ... ولی حاکم می تواند ... مهلت عادلانه یا قرار اقساط دهد» و همان فراز اول ماده ۲۷۷ این قانون که از عدم امکان اجبار متعهد سخن گفته کافی بود. بر این اساس، این که متعهد نمی تواند پیرامون قبول قسمتی از تعهد، متعهد له را مجبور کند بدین معناست که رفتار یا اراده یک جانبه متعهد در شیوه اجرای تعهد مؤثر نیست و این یک جانبه گرایی قطعاً در تحمیل شرط عدم امکان درخواست اعطای مهلت و تقسیط دادگاه نیز وجود دارد. بر این اساس، حتی اگر به ظاهر متعهد در هنگام ایجاد تعهد آن را قبول کرده باشد ولی دادگاه در این باره دارای اختیار و صاحب صلاحیت است چرا که اعطای مهلت عادلانه موجب اجرای عادلانه رأی دادگاه می گردد و اجرای عدالت از امور ذاتی دادگستری است و هر گونه توافق خلاف آن که توافق بر خلاف ذات و گوهر شایستگی عدالت گستری دادگاه است، بی اعتبار می باشد.

اقدامات دادگاه برای ترتیب اجرای مهلت عادلانه

پس از اعطای مهلت عادلانه، مسائل و مشکلاتی در اجرای آن پدید می آید که این امر می تواند طرفین دعوا و همچنین مجریان حکم را سردرگم و بلا تکلیف کند. دشواری بحث آنجا افزوده می شود که قانون گذار نیز در پیش بینی راهکارها غفلت نموده و بار سنگین یافتن پاسخ آن ها را یک تنه به دوش قاضی قرار داده است. بدین ترتیب، در این بند به مواردی از لوازم پیش بینی های ضروری، برای اجرای هر چه بهتر تصمیم دادگاه اشاره خواهد شد.

صدور دستور تأخیر اجرای حکم

اگر اعطای مهلت در زمان صدور رأی اصلی باشد، دادگاه در ضمن آن قرار تأخیر اجرای حکم را نیز صادر می نماید؛ اما اگر حکم در مرحله اجرا باشد به نظر می رسد که دادگاه در اینجا باید قرار توقف اجرا را صادر نماید. البته ممکن است گفته شود که پس از شروع اجرای حکم مطابق قانون اجرای احکام مدنی اصل بر توقف ناپذیری آن است^{۱۲} (ماده ۲۴ همان قانون) مگر در موارد منصوص مثلاً ماده ۳۱ یا ۹۳ قانون اجرای احکام مدنی یا در خصوص طرق شکایت از رأی که مورد آن را نیز قانون آیین دادرسی مدنی طی موادی پیش بینی نموده است (مواد

۱۲. پیرامون این اصل ر.ک: (خدابخشی، ۱۳۹۱: ۶۱).

فرجام‌خواهی، اخذ تأمین متناسب است (ماده ۳۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی). در اعاده دادرسی نیز، حکمی مشابه، در ماده ۴۳۷ همان قانون آمده است. افزون بر این‌ها، ماده اول قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۲۷ شهریورماه ۱۳۲۲ مقرر می‌دارد: «هر کس دستور اجرای اسناد رسمی را اجرای رأی مخالف با مفاد سند یا مخالف قانون بداند یا از جهت دیگری شکایت از اجرای سند رسمی داشته باشد، می‌تواند به ترتیب مقرر در آیین دادرسی اقامه دعوا نماید» که بر اساس این موضوع، برخی استادان معتقدند عبارت «شکایت از جهت دیگر» می‌تواند شامل درخواست اعطای مهلت عادلانه نیز باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۴۹). رأی وحدت رویه شماره ۷۲۳ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز درباره این امکان چنین مقرر نموده است: «مستفاد از مواد ۲۰، ۲۱ و ۳۷ قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ این است که چنانچه مدیون سند لازم‌الاجرا که منتهی به صدور اجرائیه از سوی اداره ثبت گردیده است به ادعای اعسار از پرداخت وجه آن، درخواست تقسیط نماید، در صورتی که دائن با آن موافق نباشد، تقسیط وجه سند لازم‌الاجرا از سوی اداره ثبت منوط به اثبات اعسار مدیون از پرداخت دفعتاً واحده (به یک‌باره) آن در دادگاه صالح است». ماده ۵ آن قانون نیز آمده است: «در صورتی که دادگاه دلایل شکایت از رأی را قوی بداند یا در اجرای سند رسمی ضرر، جبران‌ناپذیر باشد، به درخواست مدعی، بعد از گرفتن تأمین، قرار توقیف عملیات اجرایی را می‌دهد...»؛ بنابراین با توجه به نمونه‌های ذکرشده، باید معتقد بود که دادگاه قبل از اعطای مهلت به مدیون باید از حفظ حقوق طلبکار نیز اطمینان حاصل نموده، سپس اقدام به اعطای مهلت نماید. البته همانند بند پیشین، باید یادآور شد در این مورد هم پیش‌بینی صریحی در مواد قانونی نیست و انتظار می‌رود قانون‌گذار به‌مانند قانون فرانسه حکم آن را مقرر نماید. در این مورد ماده ۱-۱۲۴۴ قانون مدنی این کشور الحاقی به سال ۱۹۹۱ حکم نموده است که: «... دادرسی می‌تواند این ترتیبات را به انجام اعمال متناسبی برای تسهیل یا تضمین پرداخت دین از ناحیه‌ی بدهکار منوط نماید».

ضمانت اجرای تخلف از مهلت

مدیون ممکن است پس از دریافت مهلت، باز هم به دلایل موجه یا غیرموجه ایفای دین ننماید از این‌رو، دادگاه باید در تصمیم خود، صریحاً مشخص نماید که در صورت تخلف، دین چه وضعیتی پیدا می‌کند. در این‌جا که تعیین ضمانت اجرای این تخلف بر عهده دادگاه اعطاکننده مهلت است تردید نیست اما سخن بر سر این است که

تخلف از مهلت اعطاشده موجب جبران خسارات بستانکار، از جمله خسارت تأخیر تأدیه می‌شود یا خیر؟

مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی در این‌باره نیز فاقد حکمی است. ماده ۱۸ قانون تازه تصویب نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، درباره تأثیر این تخلف بر امکان حبس مدیون مقرر داشته است: «هرگاه پس از صدور حکم اعسار ثابت شود، از مدیون رفع عسرت شده یا مدیون برخلاف واقع خود را معسر قلمداد کرده است، به تقاضای محکوم‌له، محکوم‌علیه تا زمان اجرای حکم یا اثبات حدوث اعسار یا جلب رضایت محکوم‌له حبس خواهد شد. در این مورد نیز مفاد مواد (۴) و (۵) این قانون مجری است. این حکم در مورد مدیونی که به‌موجب ماده (۱۱) این قانون برای پرداخت دین او مهلت مناسب تعیین‌شده یا بدهی او تقسیط گردیده و در زمان مقرر دین خود یا اقساط تعیین‌شده را نپرداخته است نیز مجری است». پس در این‌جا که با عدم پرداخت دین در مهلت عادلانه، دین حال و مدیون حتی قابل بازداشت است شکی نیست باوجوداین، حتی در ماده ۱۸ مرقوم نیز وضعیت جبران خسارات وارد به دائن در زمان مهلت مشخص نگردیده است. در این‌باره به نظر می‌رسد دادگاه باید ضمن اعطای مهلت عادلانه حکم این امر را روشن کند و اگر خسارات تأخیر تأدیه مورد درخواست محکوم‌له بوده است، با لغو اثر از مهلت، دائن را مستحق دریافت آن از زمان مورد اشاره در حکم راجع به اصل مدیونیت بداند.

در حقوق فرانسه اعطای مهلت عادلانه به مدیون اساساً موجب نفی خسارت تأخیر نمی‌شود بلکه در این کشور به معنای نرخ سود است. بر این اساس، ماده ۱-۱۴۲۲ قانون مدنی این کشور درباره میزان بهره دین در زمان اعطای مهلت چنین مقرر داشته است: «... قاضی می‌تواند مقرر نماید که مبالغ مشمول مهلت با سودی که نرخ آن نمی‌تواند بیشتر از نرخ قانونی بهره باشد، پرداخت شود یا این‌که هر پرداخت ابتدا اصل طلب را تصفیه کند». بدین ترتیب، اعطای مهلت عادلانه در حقوق این کشور مانع مطالبه سود ناشی از تأخیر نیست در حالی که در حقوق ما، مدیون در زمان مهلت ملزم به پرداخت سود یا بهره‌ای به بستانکار نیست ولی اگر دین را در مهلت نپردازد و خسارت تأخیر تأدیه موضوع حکم باشد، دائن می‌تواند اصل طلب و خسارت تأخیر آن را حتی برای زمان مهلت عادلانه مطالبه کند.

میزان مهلت عادلانه و نحوه محاسبه آن

قانون مدنی و حتی قانون تازه تصویب نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ سقف زمانی مهلت عادلانه را مشخص ننموده و فقط به آوردن عبارت «نظر به وضعیت مدیون» در ماده ۲۷۷

زده است (مواد ۱-۱۲۴۴ تا ۴-۱۲۴۴) و فقط اصل حق مدیون به درخواست مهلت عادلانه و اختیار دادگاه بدون کوچک‌ترین تغییر در اعطای آن را حفظ کرده است. در قوانین پیرامونی مانند آیین دادرسی مدنی، اجرای احکام مدنی و نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نیز احکام ناظر به آیین درخواست و اعطای مهلت پیش‌بینی نشده است و این امر موجب گردیده عملاً حکم به این مواد معطل بماند و همواره این درخواست پس از صدور رأی و در قالب درخواست اعسار و تقسیط در دادگاه‌ها مطرح شود. علی‌رغم شباهت‌های میان اعطای مهلت و تقسیط که می‌تواند موجب تشبیه و تطبیق احکام آن دو بر یکدیگر گردد، در اولی سررسید دین و در دومی خود دین تقسیط می‌شود. بر این بنیاد، این نظر در این مقاله تقویت گردید که میان این نهادها جدایی است؛ چراکه تقاضای مهلت عادلانه، برخلاف تقسیط که اعسار جزئی است، فرع بر ثبوت اعسار نیست و برخلاف تقسیط و اعسار که در مقابل رأی دادگاه به موجب درخواست تقاضا می‌شود - ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی - در جریان رسیدگی به ماهیت ادعا و ضمن صدور رأی قابل تقاضا و اجابت است.

بر پایه تحلیل‌های این مقاله، مواد ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی حاوی قاعده حقوقی امری است و تقاضای مهلت عادلانه ممکن است حین رسیدگی دادگاه در مرحله ابتدایی، در فاصله مابین صدور حکم ابتدایی و قبل از درخواست تجدیدنظر یا در این مرحله و یا حتی در مرحله اجرای حکم درخواست شود و قانون‌گذار تشریفات و آیین دادرسی هیچ‌یک از این مقاطع و مراحل را پیش‌بینی نکرده است و بایسته است در این باره مقررات متناسبی پیش‌بینی کند. شکل تصمیم دادگاه درباره این مهلت نیز برخلاف ظاهر ماده ۲۷۷ که از قرار اقساط سخن گفته است، به نظر باید در قالب حکم باشد و قرار در این ماده به معنای حقوقی خود به کار نرفته است.

وضعیت اجرای رأی در صورت اعطای مهلت و تأخیر و توقف آن، اخذ تأمین از ذی نفع مهلت، ضمانت اجرای عدم پرداخت دین در مهلت و سقف مهلت و شیوه محاسبه آن از موضوعات دیگری است که در قوانین کنونی ایران حکم مشخصی پیرامون آن دیده نمی‌شود و توصیه می‌گردد قانون‌گذار نسبت به اصلاح و بازنگری مقررات و وضع آیین اجرای مناسب برای ماده ۲۷۷ و ۶۵۲ قانون مدنی اقدام نماید.

و «باملاحظه وضعیت او» در ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی اکتفا کرده است که کار را تمام و کمال در قلمرو تشخیص قاضی قرار می‌دهد؛ این امر قابل انتقاد است چراکه در دیون با مبلغ بالا مانند مهریه، اعطای مهلت با توجه به وضعیت مدیون موجب می‌شود پرداخت چند ده سال با تأخیر بیفتد. ماده ۱-۱۲۴۴ قانون مدنی فرانسه محدوده زمانی اعطای مهلت را در نهایت دو سال اعلام نموده است. در این باره به نظر می‌رسد لفظ عادلانه در ماده ۲۷۷ قانون مدنی گویای این امر است که در عادلانه بودن فقط وضعیت بدهکار ملاک نیست بلکه دادگاه باید به وضعیت دائن نیز توجه کند و مهلتی را مقرر نماید که عرفاً پرداخت دین در آن موجب طولانی شدن پرداخت و بی‌فایده شدن آن نگردد. در این معنا لفظ عادلانه با امر معقول و متعارف برابر باشد. با وجود این که دادگاه برای پرداخت مهلتی مقرر نموده است این امکان همواره وجود دارد که بعد از انقضای موعد، در وضعیت مدیون تغییری ایجاد نشود یا حتی وخیم‌تر شود. در این صورت پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا دادگاه حق تمدید مهلت را دارد؟ قانون مدنی در این خصوص نیز همانند بسیاری امور دیگر که در این مقاله بررسی شد، ساکت است. در فرانسه، تمدید حتی برای چندین بار پیاپی مجاز دانسته شده، مشروط بر این که مدت جدید از سقف تعیین شده (۲ سال) تجاوز ننماید (Wiederkehr, 1994: 12). برای نمونه ماده ۶۱۳-۳ کد ساخت‌وساز و مسکن چنین مقرر داشته است: «علی‌رغم وجود هرگونه تصمیم تخلیه‌ای که دارای اعتبار امر قضاوت شده است و با وجود انقضای مواعد اعطایی به موجب مواد پیشین، از تاریخ اول نوامبر هر سال تا ۱۵ مارس سال بعد آن، هرگونه ترتیبات و عملیات تخلیه باید به تأخیر افتد مگر آن که اسکان دوباره ذی نفعان طی شرایط متناسب با وحدت و همبستگی نیازهای خانواده تضمین شده باشد» (Ibid: 13).

در حقوق ایران نیز می‌توان این حق را برای دادگاه قائل بود که بتواند حداقل یک‌بار در صورت ضرورت مهلت را تمدید نماید.^{۱۳}

بحث و نتیجه‌گیری

حکم ماده ۲۷۷ و ماده ۶۵۲ قانون مدنی پیرامون اعطای مهلت عادلانه به مدیون، از منظر آیین دادرسی مجمل است و قانون‌گذار در طول سال‌ها، برخلاف مقنن فرانسوی که در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۵ دست به پیش‌بینی موادی برای اجرای حکم ماده ۱۲۴۴

۱۳. نویسنده دیگری خلاف این دیدگاه را با دلایلی همچون لزوم اکتفا به قدر متیقن ابراز نموده‌اند (اسماعیل آبادی، ۱۳۸۵: ۱۶۲).

منابع

- اسماعیل آبادی، علی رضا (۱۳۸۵). «مطالعه تطبیقی مهلت عادلۀ پژوهش نامۀ اندیشه‌های حقوقی. (پاییز و زمستان) سال ۴، شماره ۱۱. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. جلد ۱۱. چاپ دوم از دورۀ جدید. تهران: مؤسسۀ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۳). حقوق حاکم بر اجرای آرای مدنی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- سنهوری، عبدالرزاق احمد (بی تا). الوسیط فی الشرح القانون المدنی الجدید. جلد ۳. القاهره: دارالنهضة العربیه. شمس، عبدالله (۱۳۸۱). آیین دادرسی مدنی. جلد ۱. چاپ اول. تهران: نشر میزان.
- (۱۳۸۲). آیین دادرسی مدنی. جلد ۲. چاپ سوم. تهران: نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶). حقوق مدنی، نظریه عمومی تعهدات. چاپ چهاردهم. تهران: نشر میزان.
- محسنی، حسن (۱۳۹۱). مفهوم مرجع قضایی. مجله حقوقی دادگستری. سال ۷۶. شماره ۷۹.
- (۱۳۹۲). اداره جریان دادرسی مدنی، (بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی). چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- (مترجم). (۱۳۹۱). آیین دادرسی مدنی فرانسه. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- Code civil, Version consolidée au. 17 octobre 2015.
- Wiederkehr, Georges et Dominique d'Ambra, Exécution des jugements et des actes, in: Répertoire de procédure civile, Dalloz, avril 1994.